

چشمه سارای آئینه‌ای



آینه اول:

بار خویش را به زهد و تقوی و جهادی عاشقانه با نفس و سعی عالمانه در تبلیغ دین الهی گذراند و سیره‌اش مثنوی بلند دلدادگی گردید.

آینه دوم:

از رزمی بی امان باز می‌گشتند غرور آفرین، اما مخلصانه. باز می‌گشتند که بروند و رفتنشان زمینه‌ای برای ماندن باشد. هواپیما آرام به سمت تهران در حرکت بود ولی در حوالی کهریزک سقوط کرد؛ تا مسافرانش صعود کنند. صعود به بلندای عزت و رسیدن به برترین نوع پیروزی‌ها؛ یعنی شهادت. چهار سردار سپاه اسلام و تعدادی از رزمندگان مجروح که برای مداوا به تهران منتقل شدند، جز این مسافران واصل بودند.

فرقی نمی‌کرد، هر عنوان و سمتی که داشتند و در هر نقطه جغرافیایی این سرزمین که متولد شده بودند ویژگی خاص آنان را لایق پر کشیدن کرده بود. و همین امر رمز جاودانه بودن آنان گشته بود. باید با وجود آنان و شهادت یافتگانی امثال آنان، قهرمانان اسطوره‌ای را از صفحه ذهن‌ها پاک کرد. و بر کتاب دل‌ها، نقش جاودانه این قهرمانان پیروز را نقش زد. آنها با تمام وجودشان خود را وقف اسلام کرده بودند. خدا را به مهربانی شناخته بودند، عاشقانه مطیع محض اسلام گردیده بودند. آخرت اندیشی و تعهد به مبانی اسلام ناب محمدی، لباس تقوی را تنپوش آنان کرده بودند. اعتقاد به جهاد و مبارزهای حسین گونه، آنان را تبدیل به عزم آهنینانی رزم آفرین کرده بودند که از هیچ خدمتی برای تثبیت ارزش‌های انقلاب اسلامی دریغ نمی‌کردند.

اطلاعات محض آنان از ولایت فقیه به آنان

سخن از خدا جویان سعیدی است که راه را شناختند، پیمودند و رسیدند. هم آنان که با خون سرخشان، به برگ‌های زرین تاریخ انقلاب اسلامی جلوه‌ای ویژه بخشیدند و به صفحه پر مهر تعهد مهر شیدایی زدند. همان عباد الرحمن که شبانگاهان در کوچه‌های خلوت و مهتابی «الهی و ربی من لی غیرک» قدم زدند و دست در دستان دل، از نردبان بندگی بالا رفتند و طعم خوش لحظه قرب را چشیدند. و هم آنان که سحرگاهان از جام «قَوُّ عَلَى خدمتک جوارحی» سرمست گشتند و روزهایشان بر سجاده عبودیت گذشت.

و مهر ماه، خود شهیدستانی است، معطر به عطر آدینه رنگ شهادت. و ما در آینه سیره شهیدان مهر ماه، خلوت سعادت مندانه و جاودانه زیستن را خواهیم چشید.



روزهای کوتاه پاییزی، شتابان خود را به جمعه‌ای رساندند تا شاهد پر کشیدن سرو قامتی نستوه باشند. باختران، هنوز، به عطر ندبه مترنم بود. و مردمش با آوای «این بقیه الله» محبوب را می‌طلبیدند.

لحظات خود را آماده حضور در واقعه‌ای از جنس عاشورا می‌کردند. ثانیه‌ها، خود را به دقایقی می‌رساندند که دست تقدیر، شهادت را بر پیشانی ابر مردی نستوه، از جنس آسمان مردان ربّانی رقم زده بود.

جاودانه مردی از تبار «درد» در هفتاد و نه سالگی، با اقتدا به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از سنگر محراب، شیدا و خونین بال پر می‌کشید. او در سال ۱۲۸۲ هجری شمسی در اصفهان متولد شد. و نهال وجودش، در جنت المأوی حوزه علمیه، در اصفهان و قم رشد کرد و پر بار گشت. در چهل سالگی به درجه اجتهاد نائل آمد.

تشنگان دانش و معنویت از نورانیت علم و اخلاقش بهره‌مند می‌شدند که در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی به امر حضرت آیه الله بروجردی (علیه السلام) برای اداره حوزه علمیه باختران عازم آن دیار گشت.

همزمان با تدریس و تبلیغ، به فعالیت‌های مبارزاتی علیه رژیم ستم شاهی پرداخت و چندین بار توسط نور گریزان شب ستیز طاغوت دستگیر و روانه زندان شد.

پس از طلوع فجر جاودانه انقلاب اسلامی، به امر حضرت امام خمینی (علیه السلام) به امامت جمعه باختران منصوب شد. و در این سنگر تا آخرین لحظه زندگی پر بارش حضور یافت.

حضرت امام خمینی در شأن این ابرمرد نستوه فرمودند:

«... چه سعادت مند و پیروزند، آنان که در نشیب و فرازها و پستی و بلندی‌های حیات خویش به دام‌های شیطانی و وسوسه‌های نفسانی نیفتاده و آخرین حجاب بین محبوب و خود را با محاسن غرقه به خون، خرق نموده و به قراگاه مجاهدین فی سبیل الله راه یافتند.»

او در کنار رزمندگان اسلام، با لباس، رزم با وجود کهنوت سن در جبهه‌ها، حضور پیدا می‌کرد. و به سان شهادت جویان دلباخته در فضای معنوی جبهه با واژه‌های پدران‌اش به رزم اوران اسلام روحیه می‌بخشید.

سرانجام، در آدینه‌ای که به عطر حجة بن الحسن معطر بود با محاسنی به خون آغشته تا منزل جانان پر کشید و چهارمین شهید محراب لقب گرفت.

این سعادت‌مند واصل، حضرت آیه الله شیخ عطاء الله اشرفی اصفهانی بود که عمر پر

